پروفسور آ. ج. آربری

شعر جدید فارسی

مترجم: فتح‌الله مجتبائی

مترجم

فروردین

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ پیروز

این ترجمه را بدوست
گرامی و شاعر هنرمند
آقای نادر نادرپور
تقدیم میکنم .

فتح‌الله - مجتبائی

فهرست

مقدمه مترجم

آنچه دراینجااز نظر شما میگذرد، ترجمهٔ مقاله‌ایست بقلم پـروفسور آربری، کـه در شمارهٔ ۱۴۸ مجموعـهٔ Life and Letters (زندگی وادب) ، در دسامبر ۱۹۴۹ انتشار یافت .

بطوریکه نویسنده خود اظهارمیکند ، غـرض او از انتخاب اشعاری که دراین کتاب گرد آمـده‌است نشان دادن مراحلی است که شعرفارسی از صورت قدیم تانتیجه و وضع ترکیبی کنونی پیموده‌است . ولی متأسفانه چنین بنظرمیرسد که ازعهدهٔ انجام‌این‌مقصود، آنطوریکه باید، برنیامده‌است.

این انتخاب بسیارعجولانه بعمل آمده وهنگام بحث دراین موضوع نیز بیش‌ازحد به‌اختصار کوشیده‌است . باآوردن چند قطعهٔ شعروذکربعضی مطالب معمولی،

نمیتوان تحولی راکه درنیم قرن اخیر درشعرفارسی صورت گرفته است بدنیا شناساند.

شکی نیست که علت پیدایش این تحول تماس و آشنائی نزدیك ایران باتمدن اروپا میباشد ولی علتهای دیگری نیز درمیان بوده است که نویسندگان این مقاله آنهارا یامشمول همان اصل تماس باتمدن باختر دانسته ویابکلی غیرقابل ذکر شمرده است. درهرحال برای شناختن علل وریشه های این تحول، بحث دقیق تر ومفصلتری لازم است وبایستی دراوضاع سیاسی واجتماعی ایران، درچندساله ماقبل ومابعدمشروطیت بمطالعه پرداخت.

روشنفکران ایرانی، که دراین هنگام باتحولات جدید فکری وعقاید اجتماعی اروپا نیز آشنائی حاصل کرده بودند، ظلم ها وبیدادگریهای دربارمستبد و حاکم های زورگو را بیشتر احساس میکردند وازتعدیات دولتهای مقتدر بیگانه شدیدتر متأثر میشدند. ازیك سو دیدن اختلافات فاحش طبقاتی درجانشان آتش میزد، وازسوی دیگر حس ملیت و وطنپرستی عواطف پرشورشان را بهیجان آورده بود. حکومت باخونریزی فراوان، از استبداد بمشروطه تبدیل

شد ، لیکن ایرانیان بازشاهد مقصود را فرسنگها از خود بدور میدیدند .

درچنین محیط پرشور وانقلابی بود که شعر فارسی به مسیر تازه خود راه یافت وبسوی آیندهٔ روشن‌تری پیشروی آغاز کرد . الفاظ ومضامین تازه سیاسی ، اجتماعی وانتقادی بآن رنگ وجلوهٔ خاصی بخشید و نزدیك شدن با زبان محاورهٔ روزمرهٔ مردم ، آنرا برای عموم قابل فهم ساخت . بنابراین آنچه که آثار شعرای این دوره را ازاشعار شعرای دوره‌های ماقبل متمایز میسازد یکی همین رنگ شدید سیاسی، اجتماعی و انتقادی است و دیگر سادگی ، سلاست وروانی آنها میباشد .

اشعار شعرائی چون اشرف ، ایرج ، عارف وعشقی نماینده ومعرف وضع شعر دراین عصراست .

اینك ازبرخی ازقطعاتی که دراین دوره سروده شده بیتهائی برای نمونه ذکرمیکنیم . میرزا آقاخان کرمانی ، اشاره بسیاحتهای پی‌درپی ناصرالدین‌شاه میکند ومیگوید:

خزینه تهی گشت و ملت گدا

ز بیداد او دست ها بر خدا

سه نوبت شتابید سوی فرنگ
نیفزود او را بدل عار ونگ

اشرف، مدیر نسیم شمال، درباره محمد علی شاه، بعداز خلع اوازسلطنت، می گوید:

ممدلی تکیه به‌قول‌وغزل روس نمود ترك ناموس نمود

ایرج درقطعه‌ای به قرارداد روس وانگلیس(۱۹۰۷) اشاره میکند:

گویند که انگلیس با روس عهدی‌بسته است تازه امسال
ازصلح میان گربه وموش بر باد رود دکان بقال

ادیب‌الممالك‌فراهانی‌درژوئیه ۱۹۰۵، درباکوقصیده‌ای درباب اتحاد ملل اسلامی سرود که این دوبیت از آن نقل میشود:

به اتحاد گرائید و اتفاق کنید
که اتحاد شما کم کند ز کفر اثر
اگرشنیدید: «المؤمنین کالبنیان
یشد بعض بعضاً» ز قول پیغمبر.

همین شاعر در«قطعهٔ عدلیه» دستگاه دادگستری را انتقاد میکند:

بادا ز کردگار بر این قاضیان دون
دشنام بی نهایت و نفرین لا یعد
طاق و رواق عدلیه را بر کند ستون
آن کو فراشت سقف سما را بلاعمد

این دو بیت از غزل پرشوری است که عارف در اوائل جنگ بین‌الملل اول، در شکایت از تعدیات روس، سروده است:

بگو بـه هیئت کابینهٔ سر زلفش
که روزگار پریشان ما ز دست شماست
چه شد که مجلس شورا نمیکند معلوم
که خانه خانهٔ غیر است یا که خانهٔ ماست

مرحوم بهار در یك غزل به بی‌خبری مردم از حقوق خود، اشاره میکند:

کند قبیلهٔ دیگر حقوق او پامال
هر آن قبیله که بر حق خویش واقف نیست

باز بهار درغزل دیگر دربارهٔ حجاب زنان میگوید:

تو پاك باش و برون آی از حجاب و مترس
کسی بصید غزال حرم نخواهد شد

لاهوتی کرمانشاهی مردم را به انقلاب سوسیالیستی دعوت میکند :

نوشم بشادمانی آنکه شراب سرخ
کز شرق انقلاب دمد آفتاب سرخ

فرخی یزدی نیز دراین باب گوید :

در کهن ایران ویران انقلابی تازه باید
سخت ازاین سست مردم، قتل بی اندازه باید

احساسات پرشور ووطن پرستانهٔ عارف دراشعار و تصنیفهای او آشکارا دیده میشود .

این بیت ازقطعهٔ **«عشق آذربایجان»** اوست :

ز استخوان نیاگان پاك ما این خاك
عجین شده‌است ومقدس‌تراز همه چیزاست

میرزاده عشقی ، دانش اصفهانی ، معانی شیرازی ، ابراهیم پورداود ، دراشعارخود زردشت‌را ستایش میکنند.

این دوبیت ازمعانی شیرازی نقل میشود :

جان من بادا فدای زرد هشت
بنده‌ام در خاکپای زرد هشت
آنکه عالم را منور کرده است
نیست جز نور صفای زرد هشت

اینگونه تم ها، از دوران انقلاب مشروطیت تاامروز درشعرفارسی مطرح بوده وهر گاه مجالی یافت میشده ، در قالب اشعارجدی ویا فکاهی ویا بصورت تصنیفهای شورانگیز خودنمائی کرده‌اند .

قسمت دیگری که پروفسور آربری دراین مقاله بدان اشاره‌ای نکرده‌است ، موضوع شعر «نیما» است. نیمایوشیج را میتوان نخستین شاعری دانست که درقالب ها ومضامین کلاسیك شعرفارسی تغییرات کلی وارد ساخته وبرای خود راهی مستقل ومجزا ازدیگران باز کرده‌است .

در « افسانه » تازگی ترکیبات ، دقت ودرعین حال سادگی فکروخیال ، زیبائی تعبیرات، همگی دست بهم داده ودریك تم اصلی بسیارجالب وباوزنی کاملا متناسب با آن اثری بدیع وپرارزش ایجادکرده‌اند .

بحث درکیفیت شعرنیما، ازحوصله این مقدمه بیرون است ولی بایدیادآورشد که «افسانه» سراپایکسان وهم آهنگ نیست . پاره‌ای ازقسمتهای آن بسیارعالی وبمعنای واقعی شعراست وبرخی قسمتهای دیگر، برعکس، ازمفهوم شعروزیبائی کاملا بدورمیباشد. این ناهمواری حتی درالفاظ نیز آشکاراست.

تأثیر نیما در بیشتر سخن‌سرایان این دوره ، (از عشقی شاعر انقلابی ، تا شهریار غزلسرا و توللی نوپرداز) بحدیست که نادیده گرفتن آن هرگز ممکن نمیباشد .

در « سه تابلوی مریم » و « کفن سیاه » و « دو مرغ بهشتی » و « افسانهٔ شب » شهریار ، این تأثیر بطور آشکار خودنمائی وجلب دقت میکند .

تأثیر نیمارا بایددرشعرای تواناتر و بزرگتری مانند بهار نیز مورد مطالعه قرارداد .

قطعهٔ دماوند بهار ، بدون شك ، چه ازلحاظ وزن و چه ازلحاظ لحن خطابی، تحت تأثیر قطعهٔ معروف «ای‌شب» نیما ساخته شده است .

هرچند نیما ، اخیراً چنان در جستجوی «نو» وپیکار باکهنه خودرا گم کرده‌است که دیگر حتی اصول مسلم و حدود تغییرناپذیر شعر فارسی را نیز نادیده میگیرد لکن هنوز درمیان شعرای جوانتر این‌عصر طرفداران و پیروان بسیاری دارد . زیرا او بود که نخستین بار بمفهوم « تحول درشعر » و « ادراك شاعری » پی برد و راه نوینی را بشاعران جوان سرگشته نشان‌داد. وگرنه برخلاف آنچه که گروهی میپندارند

سهم دهخدا و کمالی و امثال ایشان در شعر جدید چندان قابل اهمیت نمیباشد .

گرچه رشتهٔ سخن بیش ازحد بدرازا کشیده لکن اینك جای آنست که دربارهٔ کیفیت انتخاب وشیوهٔ ترجمهٔ این اشعار نیز سخنی گفته شود .

این انتخاب ، چنانکه قبلا نیز یادآورشدیم ، ازروی تعجیل وبدون صرف توجه کافی بعمل آمده و نشان میدهد که مترجم بنمونه های بهتری از آثار این شعرا دسترسی نداشته است . زیرا ازهریك ازایشان قطعات زیبا وپرارزش بسیاری درمطبوعات فارسی بچاپ رسیده ، که بامنظور خاص نویسندهٔ این مقاله نیز تناسب بیشتری داشته‌اند .

قطعهٔ « جام زندگی » ترجمهٔ آزادی‌است ازیك شعر روسی و نویسندهٔ محترم آنرا بعنوان یك شعر فارسی و نمونه‌ای ازادبیات منظوم معاصر فارسی بشمار آورده‌است .

درترجمهٔ عنوان قطعهٔ مریم نیزمترجم دچار اشتباهی شده‌است زیرا این‌نام درانگلیسی به Mary ترجمه شده و حال آنکه کلمهٔ « مریم » درفارسی هم نام زن و هم نام گل سپیدمعطریست وظاهراً شاعر باین ابهام نظر داشته‌و بدینجهت

بهتر بود که مترجم محترم عین کلمهٔ «مریم» را عنوان این قطعه قرار میداد.

درخاتمه باین نکته باید توجه داشت که دراین عصر نیز، مانند دوره های دیگر، شاعران مقلد و بی استعداد بسیاری بوده‌اند که ازحدود مضامین و اصول شاعری قدیم پا بیرون نگذاشته وبتکرار گفته وساخته های استادان پیش از خود، بی آنکه چیزی بدان بیافزایند، قناعت ورزیده‌اند. برای اینگونه قافیه سازان وآثارتقلیدی ومبتذل ایشان، در تاریخ هیچ عصر ودوره‌ای جائی نمیتوان باز کرد.

خرداد ماه ۱۳۳۳

فتح‌الله - مجتبائی

پروفسور آ. ج. آربری

پروفسور آ . ج . آربری ، هنگامیکه در دانشگاه قاهره مشغول تدریس بود ، به مطالعه در ادبیات ملل مشرق پرداخت ومخصوصاً در بارهٔ تصوف وعلوم اسلامی تحقیقاتی بعمل آورد .

وی پس از بازگشت بانگلستان ، در سال ۱۹۴۴ به استادی زبان فارسی در دانشگاه لندن انتخاب شد . در سالهای بعد نخست تدریس زبان عربی همان دانشگاه و سپس تدریس این زبان در دانشگاه کمبریج نیز بعهدهٔ او قرار گرفت .

پروفسور آربری تاکنون چندین کتاب ورسالهٔ مختلف در تصوف وشعر و ادب فارسی انتشار داده است که از آن جمله می‌توان کتابهای زیررا نام برد :

ترجمهٔ منظوم پنجاه غزل حافظ (Hafiz) ـ ترجمه منظوم رباعیات خیام (Khayyam) ترجمهٔ بعضی از قسمتهای قرآن (The Koran) ـ بحثی در تصوف (Sufism) ـ ترجمهٔ جدیدی از بعض قصص هزارویکشب (Scheherzade) ـ ترجمهٔ بعضی قسمتهای گلستان (Gulistan) ـ همکاری این دانشمند با مجلهٔ «روزگار نو» و مقالات تحقیقی او در آن مجله نیز شایان توجه و دارای اهمیت بسیار است.

شعر جدید فارسی

در حدود شصت سال قبل(۱) ادوارد بـرون(۲) در کتاب « یکسال درمیان ایرانیان »(۳) چنین نوشت :

« عده‌ای از محققین چنین می پندارند که ذوق شعر واستعداد شاعری مربوط بگذشتهٔ ایران است . شاید هیچ خطائی ازاین بزرگتر نباشد » .

تقریباً سی سال بعد ، همین نویسنده ، کتاب دیگری بنام « مطبوعات وشعر درایران جدید» (٤) تألیف و در آن

---

۱ ـ این رساله در۱۹٤۹ میلادی نگارش یافته است .

۲ ـ Edward, G . Browne متولـد بسال ۱۸٦۲ میلادی و متوفی بسال ۱۹۲٦ ، استاد دانشگاه کمبریج ، ازمستشرقین مشهور و یکی از بزرگترین دوستان‌ایران وزبان فارسی بود. وی علاوه برچند زبان اروپائی بزبان ترکی وعربی تسلط کامل داشت و فارسی را نیز درمحضر دانشمندی بنام محمد باقر بواناتی ، که درآن هنگام درلندن میزیست ، فرا گرفت . ادوارد برون دوبار به مشرق مسافرت کرد : یکی در سال ۱۸۸۲ به استانبول و دیگری در ۱۸۸۷ به‌ایران . سفر اخیر یکسال تمام طول کشید و او دراین مدت ازشهرهای

کتاب ازاشعاری که دراوائل قرن حاضر سروده شده بود نمونه های جالبی درج کرد .

اگر برون امروز زنده میبود ، رستاخیز ادبی ایران را ، که حتی ازحدود پیش بینی وانتظاراو نیز تجاوز کرده است میدید . برای پی بردن بعظمت این تحول کافی است که شعر فارسی امروزرا باشعرفارسی درنیم قرن قبل از آن مقایسه کنیم .

مردمان این سرزمین همه عاشق شعرند وازهردونفر یکنفر خود معترف است که طبع شعری دارد . شعر فارسی دارای سابقهٔ ممتدی است. بیش ازیکهزارسال ، از آن هنگام که فرهنگ وهنرهای ملی ایران ازاستیلای مضمحل کنندهٔ عرب نجات یافت تاکنون پیوسته وبدون وقفه ، این مردمان باوزن وقافیه سرو کارداشته اند . درقسمت بزرگی ازاین مدت

بزرك وبناهای تاریخی ایران دیدن کرد وبا فرقه های دینی و طبقات مختلف مردم این سرزمین آشنا شد . بیش ازسی سال از عمر این مرد بزرك به تحقیق در ادبیات فارسی و دفاع از حقوق ملت ایران صرف شده و شاهکار او کتاب The History of Persian Literature (تاریخ ادبیات زبان فارسی) است درچهار جلد که از۱۸۹۵ تاسال۱۹۲۴ این محقق دانشمند و پرشور را بخود مشغول داشته است .

۳- Year Omongst the Persian (1893 · Camb·)

٤ – Press and Poetry of Modern Persia (1918)

هیچ کوشش قابل توجهی برای شکستن مواضعات (Conventions) شعری قدیم بعمل نیامده و کلیه اصول وقوانین عروضی، همچنان ثابت و پابرجای بوده‌اند . سلطهٔ کلاسیسیم (Classicisme) برادبیات فرانسه ، درمقابل حکمفرمائی این قراردادها برشعرفارسی ناچیز واندك بنظرمیرسد .

شیوه های شعری فارسی ، همچون سایرصنایع وهنر های ملی این قوم ، درقرن های سیزدهم وچهاردهم میلادی باوج کمال خود رسیدند وبرای نسل‌های بعد سرحدتجاوز ناپذیری ایجادکردند .

شعرفارسی ازلحاظ روح ، بطورکلی بنقاشی مینیاتور ایران بی‌شباهت‌نیست . همان روشنی خطوط ورنگها، همان محدودیت زمینه ها وتم ها درهردو دخالت و حکمروائی دارند .

برای اینکه درمیان ایرانیان نسبت بصحت و اعتبار ارزش های کلاسیك حس شك وتردیدی ایجاد وامکان درك مسئلهٔ تحول و تکامل حاصل گردد ، یك عامل ومحرك خارجی ، باقدرت وشدت حمله عرب، لازم بود. این نیروی عظیم ومقتدر را تجلی ودعوت تمدن اروپائی بوجود آورد.

تعلیم وتربیت درایران، ازقرن گذشته بتدریج ، ودر چهل سالهٔ اخیر باسرعتی روزافزون ، با جنبه‌های مـادی و معنوی تمدن وفرهنگ اروپائی سازگار وموافق گردیده‌است. آخرین سد ومانعی که درمقابل این حملهٔ تازه ازپای درآمد ادبیات بود . نسل پیر هنوز از آشناشدن باحقیقت استیلای تمدن باختر برایران امتناع میورزد . به اسالیب و روشهای عالی نویسندگی قدیم که یکهزارسال گذشته را ضیاء وجلال بخشوده‌اند ، ایمان ودلبستگی کامل دارد ، باشعروادب اروپا تنها بوسیلهٔ ترجمه هائی گمراه‌کننده وسطحی آشنا شده و بااصرار وسرسختی تمام شکست مدافعین سنت‌های باستانی را انکارمیکند . نسل جوان تر، چون ازفاصلهٔ عمیقی کـه میان بینش او و نظریات وتجارب نسل پیشین قراردارد خشمگین وآزرده‌است، هنگامیکه صبر وتحملش بآخررسید، فرهنگ ایران را بیش ازحد منحط وعقب افتاده میخواند . لذاچنین وانمود میکندکـه ازشعروادب اروپا ارضاء خـاطر ولذت بیشتری حاصل میشود تااز ادبیات زبان فارسی .

درزمینهٔ برخورد وتلاقی همین آراء وعقاید است که

باید شعر معاصر فـارسی را دقیقاً مورد مطـالعه و سنجش قرارداد .

منقد اروپائی چون بیطرفی بیشتری دارد ، شاید بهتر و آزادانه تر ازهرمحقق ایرانی بتواند این‌عناصر متضاد، یعنی سنت های (Traditions) باستانی‌وتأثیرات خارجی را درشعر فارسی شناخته ، تجزیه وتحلیل کند .

این عناصر متضاد (برخلاف آنچه کـه اغلب تصور میشود) نه تنها باروح ایرانی ناسازگاری ومخالفت ندارند، بلکه‌اکنون، باسابقه‌ای پرعظمت‌دردنبال‌و آینده‌ای درخشان درپیش ما باشدت تمام درهم آمیخته و یك پدیده و نیروی واحد و کاملا ایرانی بوجود آورده‌اند .

ایران یکبار دیگر... همچنانکه بارها درطول تاریخ نشان داده... مهاجم بیگانه را اسیرخود ساخته‌است .

غرض ازانتخاب این اشعار نمایاندن مراحلی است که شعرفارسی ازصورت قدیم‌تانتیجه ووضع ترکیبی(۱) کنونی پیموده است .

دربارهٔ موضوعی چنین‌وسیع ودامنه دار، نمیتوان در

Synthesis – ۱

یک مقالهٔ کوتاه، نظری جامع و کلی اظهار داشت. لذا بسیاری از سخن سرایان بزرگ و نامدار معاصر، که آثارشان با این منظور معین و مخصوص ما توافق نداشت، از قلم افتاده‌اند. شاید بتوانم در مجموعهٔ بزرگتری که در دست تألیف است حق مطلب را ادا کنم.

قطعهٔ اول بنام «مدفن عشق» از اشعار «ایرج» (۱) است. این قطعه در حدود سی سال قبل از طبع کسی تراوش کرده است که عموم او را یکی از بزرگترین افراد این نسل - ختم شعرای کلاسیک و پیشوای مدرنیست ها - میدانند «مدفن عشق»، ساده، مؤثر و از لحاظ ساختمان و مضمون شعری کلاسیک است.

موضوع آن در ادبیات فارسی نظائر بسیار دارد ولی در عین حال ابتکار و اصالتی (۲) مخصوص و فصاحتی قابل توجه در آن موجود است.

۱- ایرج میرزا « جلال الممالك » (متولد بسال ۱۲۵۱ شمسی در تبریز ومتوفی بسال ۱۳۰۴ در طهران).

Originality - ۱

قطعهٔ دوم بنام «پردهٔ تاریك» ، ازمسعودفرزاد (۱) است . این قطعه نیز، هرچند بیکی از شعرای نسبتاً جوان معاصر تعلق دارد ، لکن باز ازلحاظ قالب‌وروح شعری‌است کلاسیك ، این شگفت نیست ، زیرا که سرایندهٔ آن ازسر سپردگان پرشور وهنرمند حافظ بزرك میباشد . فرزاد ، در شیوهٔ تازه ، ولی محافظه کارانهٔ خود اشعار زیبا ، فراوان سروده‌است. او دراینجا، رسمی راکه موردپسنداکثرشعرای سلف ، خصوصاً سعدی بوده پیروی کرده ویك مثل عامیانه را موضوع شعرخود قرارداده‌است .

مریم ، اثر توللی (۲) ، گرچه درنظر اول یك شعر اروپائی جلوه میکند ، لکن درحقیقت بیان تازه‌ایست از موضوع جالب ودلپسند (تن‌شستن‌شیرین درچشمه‌سار)(۳)

---

۱ ـ از شعرا ودانشمندان ایرانی است که فعلا در لندن اقامت گزیده وبزبانهای فارسی و انگلیسی تألیفاتی دارد . مجموعه‌ای که بنام « بزم درد » در تیرماه ۱۳۳۲درطهران منتشرساخت ، قسمتی ازبهترین اشعار اورا حاوی است .

۲ ـ فریدون توللی (متولد بسال ۱۲۹۶ شمسی درشیراز) ازشعرا و نویسندگان پرشورمعاصراست . ازآثار او: التفاصیل (قطعاتی انتقادی ، درشیوه‌ای مخصوص) . رها (مجموعهٔ اشعار) و کاروان (در شیوهٔ التفاصیل) بچاپ رسیده است .

۳ ـ خسرو وشیرین نظامی گنجوی ، صفحه ۷۷ تصحیح وحید .

شاهکار نظامی، که همواره مورد توجه نقاشان مینیاتور بوده است. کلمات رنگین ومنظره‌های زندهٔ این قطعهٔ نیز اشعار نظامی را بخاطرمیاورد. ولی طرزپرداختن صورت کلی شعر- توصیف شب باتمام روشنی‌ها، سایه ها، سکوتها وصداهای آن - درادبیات فارسی کاملا بیسابقه است.

دوقطعه شعری که ازرعدی(۱)، شاعر نسبتاً جوان معاصر، دراینجا ذکرشده، گرچه هردو ازیك خامه تراوش کرده‌اند، لکن دربرابرهم بنحومؤثری اشعار پیرواصول‌قدیم را ازاشعارجدید متمایز میسازند.

«**جام زندگی**» گرچه درحقیقت ترجمهٔ آزادی است ازیـك شعر روسی، لکن ازلحاظ ساختمان شعری و شیوهٔ بیان کاملا اصول قدیم را پیروی میکند.

«**نگاه**» باالفاظ وفرم (Forme) کلاسیك، موضوع تازه وبدیعی را درشعرفارسی طرح میکند. این قطعه پاسخ وعکس‌العملی است که شاعر دربرابر نگاههای تأثرانگیزو الهام بخش برادرکر ولال خود ظاهرمیسازد.

---

۱ - غلامعلی رعدی آذرخشی (متولد بسال ۱۲۸۸ در تبریز)، دکتر در ادبیات از پاریس.

«عقاب» اثر خانلری(۱) ، نیز از لحاظ فرم ، تابع اصول قدیم ولی از لحـاظ ادراك هنری (Conception) تازه است .

شاعر دریك کتاب حیوان شناسی قدیم (!)«۲» چنین خوانده، که کلاغ طول عمری باورنکردنی دارد، درصورتیکه عقاب، هنوز دوران جوانی‌را بسر نبرده مرگش فرامیرسد. ازقراریکه شاعرخود بیان‌میکند، شرح‌فوق،اورادرسرودن این قطعهٔ برجسته ـ که صحنه های زندهٔ آن برای مقایسه با بهترین داستانهای فردوسی ، شایستگی دارد ـ به رغبت و شوق آورده‌است .

آوردن حیوانات بصورت کنایه وتمثیل، درنوشته‌های

---

۱ ـ پرویز خانلری (متولد بسال ۱۲۹۲) دکتر در ادبیات از دانشگاه تهران واز اساتید فاضل دانشکدهٔ ادبیات است . مجله پرارج « سخن » بوسیلهٔ ایشان اداره میشود وکتاب معتبر « تحقیق‌انتقادی درعروض فارسی » نیزازتألیفات ایشان است .

۲ ـ بهتر است آنچه راکه دکتر خانلری خود در این باره مینویسد یاد آور شویم : در سال ۱۳۰۸ داستان « دختر سروان » اثر پوشکین شاعر بزرك روس را از روی ترجمهٔ فرانسه بزبان فارسی در آوردم و جزء مجموعهٔ «افسانه» ازطرف کتابفروشی خاور در سال بعد چاپ و منتشر شده است . قصهٔ کوتاهی که درآن کتاب ازقول یکی از اشخاص داستان نقل شده بود ازهمانگاه در ذهن من جایگیر شد وچند سال بعد قطعهٔ فوق راکه بر زمینهٔ همان قصه

اخلاقی ، یکی ازقدیمترین و متداول‌ترین رسوم ایرانیان است ، ولی انگیزه‌ای که ایجاد وپیدایش این شعر تمثیلی و کنایه دار«۲» را موجب شده ، تاکنون بین این‌مردم سابقه نداشته‌است . این‌قطعه به صادق هدایت ـ کسیکه درمیدان انتقاد معاصر ایران ، به زعم محافظه‌کاران خائن ودر نظر ترقی‌خواهان قهرمان بود ـ اهداء شده وکلید فهم آن نیز درهمین‌جاست .

عقاب نمایندهٔ روحی بی‌اعتنا وطبعی بلند است ، در صورتیکه کلاغ ادامهٔ یکنواخت ابتذالی کسالت آور را نشان میدهد .

است ساختم . بی‌مناسبت نیست اصل قصه که منشاء این قطعه بوده است دراینجا نقل شود :

« وقتی عقاب از کلاغ پرسید : بگو که تو چگونه سیصد سال عمرمیکنی وحال آنکه عمرمن بیش ازسی سال نیست . کلاغ جواب داد سبب این است که تو خون زنده میخوری اما من بخوردن مردار قانعم . عقاب اندیشید که خوبست من نیز مردار خواری را بیازمایم . پس عقاب وکلاغ هر دو پرواز کردند . مرده اسبی به راه افتاده دیدند ، فرودآمده برآن نشستند . کلاغ شروع بخوردن وتحسین آن کرد ، اما عقاب یکی دوبار به آن منقار زد و به کلاغ گفت : نه ، برادر ، یکبار خون تازه خوردن ازسی سال مردار خواری بهتر است .

نقل ازشمارهٔ ۷ - سال اول - پیام نو

۲ - Parable

اسلامی«۱»، درنامهٔ **وداع** زمینهٔ تازه‌ای ایجاد میکند، زیرا صحنه‌ای راکه دراین قطعه نمایان ساخته در ایران قبل از نهضت آزادی نسوان (در سالهای بعداز ۱۹۲۰) صورت پذیر نبوده است. ولی توصیف ها واستعار ها اغلب بطرز قدیم اند.

هنگامیکه بقطعهٔ «**پرده افتاد**» گلچین«۲» میرسیم، خودرا کاملا دردنیائی تازه وغیرمعمول احساس میکنیم. این منظومهٔ عالی که ازطبع یك پزشك جوان، که در لندن مشغول کاراست تراوش کرده، ازلحاظ موضوع وصنایع شعری تأثیر ونفوذ ادبیات معاصر اروپارا درخود بخوبی منعکس میسازد. استعمال بحرهای متفاوت درپاره های مجزای این قطعه، حاکی ازابتکارقابل توجهی میباشد، بحرها همگی از اصول وقواعد علم عروض پیروی میکنند و بیت ها نیز دو بدوهم قافیه هستند.

این شیوه، که درنظر اروپائیان ازبسیاری لحاظ کهنه

---

۱ ـ محمدعلی اسلامی، ازشعرای خوش قریحهٔ معاصر، که مجموعه‌ای از اشعارش بنام «گناه» دربهمن ماه ۱۳۲۹ درطهران انتشار یافت.

۲ ـ دکتر مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی)، شاعر نو پرداز معاصر، که دومجموعه از اشعار خود را بنام «نهفته» و «مهرو کین» در لندن بطبع رساند.

و دور از تجدد بشمارمیرود ، درایران موردحمله واعتراض منتقدان محافظه کاری ،که حتی برخی ازایشان بنسل جوانتر تعلق دارند- قرار گرفت.

این گروه که مبادی و الفبای صنـایع شعری قدیم را نشنـاخته وازدیدن تعبیرات وتشبیهات تازه و نامـأنوس در حیرت مانده‌اند ، چون ازهرجـانب خودرا با نوپردازیهای هنرمندان جدید مواجه می‌بینند لذا درك نمیکنندکـه این شاخ وبرگهای تـازه نیز ازهمان ریشه وبن استوار وعمیق قریحهٔ اصیل ایرانی سربرآورده‌اند .

شاید درشکل وبافت این برگها تغییری پدید آمده باشد، لکن همواره همان نسیم جانفزای خاك ایران است که آنهارا برشاخه ها بجنبش درمی آورد.

مدفن عشق

ای نکویان که درین دنیائید
یا ازین بعد به دنیا آئید
اینکه خفته‌است دراین خاك منم
ایرجم ، ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا
یك جهان عشق نهان است اینجا
هر کهٔ را روی خوش وخوی نکوست
مرده وزندهٔ من عاشق اوست
من همانم که درایام حیات
بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم
باز در راه شما بنشستم

گرچه امروز بخاکم مأواست
چشم من باز به‌دنبال شماست
بگذارید به خاکم قدمی
بنشینید براین خاك دمی
گاهی ازمن به سخن یاد کنید
در دل خاك دلم شاد کنید.

پردهٔ تاریک

تا درین عالمی‌ای دل، خابی
چون روی سر ازل دریابی
مرگ جز پردهٔ تاریکی نیست
کس نداند پس تاریکی چیست
خود گرفتم که بلا باشد مرگ
آیت خشم خدا باشد مرگ
نشنیدی که بلا خوش باشد
چون همه خلق بلاکش باشد؟

تهران ۱۹۲۴

مریم

درنیمه های شامگهان ، آن زمان که ماه
زرد وشکسته میدمد ازطرف خاوران
استاده درسیاهی شب مریم سپید
خاموش وسر گران .

اومانده تا که ازپس دندانه های کوه
مهتاب سرزند ، کشد ازچهر شب نقاب
تابد براو فروغ وبشوید تن لطیف
در نور ماهتاب .

بستان بخواب رفته ومیدزدد آشکار
دست نسیم عطر هر آن گل که خرم است .
شب خفته درخموشی وشب زنده دارشب
چشمان مریم است .

مهتاب کم کمك زپس شاخه های بید
دزدانه میکشد سر و می افکند نگاه
جویای مریم است و همی جویدش بچشم
در آن شب سیاه

دامن کشان ز پرتو مهتاب ، تیرگی
رومینهد بسایهٔ اشجار دوردست
شب دلکش است و پرتو نمناك ماهتاب
خواب آور است و مست

اندر سکوت خرم و گویای بوستان
مه موج میزند چو پرندی بجویبار
میخواند آندقیقه که مریم به شستشوست
مرغی زشاخسار .

۱۳۲٤

جام زندگی

از دکتر غلامعلی رعدی

« این قطعه ترجمه و اقتباس از ارمنتف ، شاعر معروف روسی است ومن درحین ترجمه مخصوصاً در اول و آخر قطعه تصرفات و اضافاتی کرده‌ام تا این فکر شاعرروسی برای خواننده فارسی‌زبان بهتر مفهوم گردد » .

دکتر رعدی

جهان میخانه و ما می پرستیم
ولیکن باخیال باده مستیم
نهاده بر دو دیده چشم بندی
ز جام زندگی نوشیم چندی
لب زرین جام ازاشك شوئیم
وزآن‌لب، اشك ریزان کام جوئیم
بروز مرگ چشم دل شود باز
برافتد پرده و روشن شود راز
عیان گردد که آن جام زراندود
هم از روزنخست ازمی تهی بود
بجای می درآن خواب وخیالی
امیدی ، حسرتی ، هجری ، وصالی
کزان هم شست باید عاقبت دست
زهی میخانه ومیخوارهٔ مست !

نگاه

از دکتر غلامعلی رعدی

به برادر پیزبانم

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان
که مر آن راز توان دیدن و گفتن نتوان
که شنیده‌است نهانی که در آید درچشم ؟
یاکه دیده‌است پدیدی که نیاید بزبان ؟
یکجهان راز درآمیخته داری بنگاه
در دوچشم تو فروخفته مگر رازجهان ؟
چوبسویم نگری لرزم وباخود گویم
که جهانی‌است پراز راز بسویم نگران
بسکه در رازجهان خیره فروماندستم
شوم ازدیدن همرازجهان سرگردان

چه جهانی‌است (جهان نگه) آنجا که بود
از بد و نیك جهان هرچه بجویند نشان
گه ازاو داد پدیدآید وگاهی بیداد
گه ازاو درد همی‌خیزد وگاهی درمان
نگه مادر پرمهر نمودی ازاین
نگه دشمن پرکینه نشانی ازآن
گه نمایندهٔ سستی وزبونیست نگاه
گه فرستادهٔ فر وهنر وتاب وتوان
زود روشن شودت ازنگه بره وشیر
کاین بود برهٔ بیچاره وآن شیرژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب وببند
نگه شیر ترا گوید بگریز وممان
نه شگفت ازنگه اینگونه بود ، زانکه بود
پرتوی تافته از روزنهٔ کاخ روان
گر زمهر آید چون مهر بتابد بردل
ور زکین آید دردل بخلد چون پیکان

یاد پرمهر نگاه تو درآنروز نخست
نرود ازدل من تانرود ازتن جان ✡
چو شدم شیفتهٔ روی تو ازشرم مرا
برلب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرومانده دراندیشه که ناگاه نگاه
جست ازگوشهٔ چشم من وآمد بمیان
در دمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل
کرد دشوارترین کار بزودی آسان
توبپاسخ نگهی کردی ودرچشم زدن
گفتنی گفته شد وبسته شد آنگه پیمان

✡ ✡ ✡

من برآنم که یکی روز رسد درگیتی
که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان
به نگاهی همه گویند بهم راز درون
وندر آن روز رسد روز سخن را پایان
به نگه نامه نویسند وبخوانند سرود
هم بخندند وبگریند وبرآرند فغان

✡ - ترجمهٔ پروفسور آربری از اینجا شروع میشود .

بنگارند نشانهای نگه در دفتر
تانگه نامه چوشهنامه، شودجاویدان
خواهم آنروزشوم زنده وباچندنگاه
چامه درمهر توپردازم وسازم دیوان
بیگمان مهر درآینده بگیرد گیتی
چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان
آید آن روز وجهان را فتد آن فره بچنگ
تیر هستی رسد آن روز خجسته به نشان
آفریننده برآساید وباخودگوید
تیر ماهم بنشان خورد ، زهی سخت کمان

٭ ٭ ٭

درچنان روز مرا آرزوئی خواهد بود
آرزوئی که همی داردم اکنون پژمان
خواهم آندم که نگه جای سخن گیرد ومن
دیده را برشده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادرکه زبان بسته بود
گیرم وگویم هان ، داد دل خود بستان

به نگه بازنما هرچه در اندیشهٔ تست
چو زبان نگهت هست بزیرفرمان
ایکه از گوش وزبان ناشنوا بودی و گنگ
زندگی نوکن وبستان زگذشته تاوان
بانگه بشنو وبرخوان وبسنج وبشناس
سخن ونامه وداد وستم وسود وزیان
نام مادر به نگاهی بروشادم کن از آنك
مرد باالنده خاموشیت آن شادروان
گوهر خود بنما تاگهری همچوتورا
بدگهر مادرگیتی نفروشد ارزان

عقاب

از : دکتر پرویز ناتل خانلری

بدوستم : صادق هدایت

گشت غمناك دل وجان عقاب
چو ازاو دورشد ایام شباب
دیدکش دور به انجام رسید
آفتابش به لب بام رسید
باید از هستی دل برگیرد
ره سوی کشور دیگر گیرد
خواست تاچارهٔ ناچار کند
داروئی جوید ودرکار کند
صبحگاهی زپی چارهٔ کار
پشت برباد سبك سیر سوار
گله کاهنگ چرا داشت به دشت
ناگه ازوحشت پرولوله گشت

وآن شبان، بیم زده، دل نگران
شد پی برهٔ نوزاده دوان
کبك دردامن خاری آویخت
مار پیچید وبسوراخ گریخت
آهو استاد ونگه کرد و رمید
دشت را خط غباری بکشید
لیك صیاد سر دیگرداشت
صید را فارغ وآسوده گذاشت
چارهٔ مرگ نه کاری است حقیر
زنده را دل نشود ازجان سیر
صید هرروز بچنك آمد زود
مگر آنروزکه صیاد نبود

✡ ✡ ✡

آشیان داشت درآن دامن دشت
زاغکی زشت و بد اندام وپلشت
سنگها ازکف طفلان خورده
جان زصدگونه بلا دربرده

سالها زیسته افزون زشمار
شکم آکنده زگند ومردار
برسرشاخ، ورا دید عقاب
زآسمان سوی زمین شد بشتاب
گفت ای دیده زما بس بیداد
باتو امروز مرا کارافتاد
مشکلی دارم اگر بگشائی
بکنم هرچه تومیفرمائی
گفت ما بندهٔ درگاه توایم
تاکه هستیم هواخواه توایم
بنده آماده بود فرمان چیست ؟
جان براه تو سپارم ، جان چیست ؟
دل چو درخدمت تو شادکنم
ننگم آیدکه زجان یادکنم
این همه گفت ولی بادل خویش
گفتگوئی دگر آورد به پیش
کاین ستمکار قوی پنجه کنون
از نیاز است چنین زار وزبون

لیك ناگه چوغضبناك شود
زوحساب من وجان پاك شود
دوستی را چونباشد بنیاد
حزم را باید ازدست نداد
دردل خویش چواین رای گزید
پرزد ودورترك جای گزید
زار وافسرده چنین گفت عقاب
که مرا عمر حبابیست بر آب
راست است اینکه مرا تیز پراست
لیك پرواز زمان تیزتراست
من گذشتم بشتاب از درودشت
بشتاب ایام ازمن بگذشت
گرچه ازعمر دل سیری نیست
مرگ میآید وتدبیری نیست
من واین شوکت واین شهپر وجاه
عمرم ازچیست بدین حدکوتاه ؟
تو بدین قامت وبال ناساز
بچه فن یافته‌ای عمر دراز ؟

پدرم از پدر خویش شنید
که یکی زاغ سیه روی پلید
با دوصد حیله بهنگام شکار
صدره ازچنگش کردست فرار
پدرم نیز بتو دست نیافت
تا بمنزلگه جاوید شتافت
لیك هنگام دم بازپسین
چو توبرشاخ شدی جایگزین
ازسر حسرت بامن فرمود
کاین همان زاغ پلید است که بود !
عمرمن نیز به یغما رفته‌است
یك گل ازصدگل تو نشکفته‌است
چیست سرمایهٔ این عمر دراز
رازی اینجاست ، توبگشای این راز
زاغ گفت ارتو دراین تدبیری
عهدکن تاسخنم بپذیری
عمرتان گرکه پذیرد کم وکاست
دگری را چه گنه کاین زشماست

ز آسمان هیچ نیائید فرود
آخر ازاینهمه پرواز چه سود
پدرمن که پس‌از سیصد وچند
کان اندرز بدو دانش وپند
بارها گفت که برچرخ اثیر
بادها راست فراوان تأثیر
بادها کز زبرخاك وزند
تن وجان را نرسانند گزند
هرچه ازخاك شوی بالاتر
با دراییش گزند است وضرر
تابدانجا که براوج افلاك
آیت مرگ بود ، پیك هلاك
ما از آن سال بسی یافته‌ایم
کز بلندی رخ برتافته‌ایم
زاغ را میل کند دل به نشیب
عمر بسیارش از آن گشته نصیب
دیگر این خاصیت مرداراست
عمر مردارخوران بسیاراست

گند ومردار بهین درمان است
چارهٔ درد تو زان آسان است
خیز وزین بیش ره چرخ مپوی
طعمهٔ خویش برافلاك مجوی
ناودان جایگهی سخت نکوست
به از آن کنج حیاط ولب جوست
من که صد نکتهٔ نیکو دانم
راه‌هر برزن وهر کودانم
خانه اندرپس باغی دارم
وندر آن گوشه سراغی دارم
خوان گستردهٔ الوانی هست
خوردنی‌های فراوانی هست

✡ ✡ ✡

آنچه زان زاغ چنین داد سراغ
گند زاری‌بود اندرپس باغ
بوی بد رفته از آن تاره دور
معدن پشه، مقام زنبور

نفرتش گشته بلای دل وجان
سوزش وکوری دودیده از آن
آن دو همراه رسیدند ازراه
زاغ برسفرهٔ خودکرد نگاه
گفت خوانی که چنین‌الوانست
لایق محضر این‌مهمان است
میکنم شکر که درویش نیم
خجل ازماحضرخویش نیم
گفت وبنشست وبخورد از آن گند
تا بیاموزد ازو، مهمان پند .

☆ ☆ ☆

عمر در اوج فلك برده بسر
دم زده درنفس باد سحر
ابر را دیده بزیر پرخویش
حیوان را همه فرمانبرخویش
بارها آمده شادان زسفر
برهش بسته فلك طاق ظفر

سینهٔ کبک و تذرو و تیهو
تازه و گرم شده طعمهٔ او
اینک افتاده بر این لاشه و گند
باید از زاغ بیاموزد پند
بوی گندش دل و جان تافته بود
حال بیماری دق یافته بود
دلش از نفرت و بیزاری ریش
گیج شد ، بست دمی دیدهٔ خویش
یادش آمد که بر آن اوج سپهر
هست پیروزی و زیبائی مهر
فر و آزادی و فتح و ظفر است
نفس خرم باد سحر است
دیده بگشود و بهر سو نگریست
دید گردش اثری زینها نیست
آنچه بود از همه سو خواری بود
وحشت و نفرت و بیزاری بود
بال برهم زد و برجست از جا
گفت کای یار ، ببخشای مرا

سالها باش وبدین عیش بناز
تو ومردار تو وعمر دراز
من نیم درخور این مهمانی
گند ومردار ترا ارزانی
گر در اوج فلکم باید مرد
عمر در گند بسر نتوان برد .

☆☆☆

شهپر شاه هوا اوج گرفت
زاغ را دیده بر اوماند شگفت
سوی بالا شد وبالاتر شد
راست بامهر فلك همسر شد
لحظه‌ای چند بر این لوح کبود
نقطه‌ای بود وسپس هیچ نبود .

نامهٔ وداع

از محمدعلی اسلامی

پرسان پرسان رسیدم از راه
پیدا کردم نشان اورا
بفشردم زنگ ودر گشودند
گفتم گوئیدش آید اینجا

دیدم کامد زخانه بیرون
سنگین سنگین وسر فکنده
ترسان ، چون کودک گنهکار
لرزان،چون آهوی رمنده

آمد رویش زشرم گلگون
لبها بیرنگ وسرد وخاموش
چشمان تبدار وپوزش انگیز
زلفان آشفته بربنا گوش

بسپردم نامه را بدستش،
گفتم با طعنه ای دل آزار
بستان!این نامهٔ وداع است
رفتم ، رفتم ، خدا نگهدار .

۵ مرداد ۲۵

پرده افتاد

از دکتر مجدالدین میرفخرائی

« گلچین گیلانی »

۱

خواب

پرده افتاد . . . پشت پردهٔ راز
گشت یك بازی دگر آغاز
دره و کوه مغز ناهموار
بازی سایه روشن پندار
تو در آنجا چو بوی گل شیرین
در دلت مهر ژالهٔ دیرین
من در آن سایه‌چون گل بی‌برگ
گیج ازمشت‌های سخت تگرك
پیش پای تو، پای کوچك تو،
دل من همچو ماه بی‌پرتو
آسمان سیاه آینده
همچوخورشید تیره تابنده

موجهای دراز وتند وسفید
روی دریای بی‌نشان امید
در رخ برگ ودرلب لاله
بادها درسرشك و درناله
درلب دلفریب تولبخند
دل آزاد وشاد من دربند
لب توجایگاه بوسهٔ گرگ
چشم تو مرگ وار ، سردو بزرگ
موی تو، موی بورتو، پرپیچ
همه چیزت چوخواب هستی هیچ

۲

خواب مست

مرا یك راز پنهان میخراشد
دلم را بهرمهرت میتراشد
سپهری هست درجانم که خورشید
درآن آمد ولی روشن نگردید
شب تاریك پلك آفرینش
درآنجا بازشد، گم کرد بینش

☆☆☆

توآنجائی ولی بی روشنائی
نخواهد یافت چشمم آشنائی
توآنجائی چو ابر واختر وباد
پر ازباران ، پر ازلرزش ، پر از داد
ولی گوشم کر است ودیده‌ام کور
چنین نزدیکی و، آوخ چنان دور

☆☆☆

مرا یك راز پنهان میخراشد
دلم را بهر مهرت میتراشد
ولی مهر ترا کی میتوان دید
که تاریك است اینجا چشم خورشید
تهی میسازد از خون جوانی
دلم را یاد مرگ وزندگانی
ولی یاد امید ودیدن تو
مرا پر میکند از هستی نو
مگر اینست این، معنای هستی
امید دیدن یك خواب مستی

۳

سایه

بال من بازشد چو ابر سفید
گاه پرواز بود سوی امید
پرزدم روی جنگل انبوه
روی گلزار ودشت و دره و کوه
رفتم ازلای ابرهای گران
سوی خورشیدهای سرگردان
زیرپاهای من در آن پائین
چرخ میزد چوتوپ کهنه زمین
چرخ میزد چومست دیوانه
مست گمراه ، مست بیگانه
چرخ میزد چوکاسهٔ سرمن
سرمن توی ابرهای کفن

☆☆☆

ای خداوند سایهٔ نابود
آن زمین بود یاسرمن بود ؟

٤

درخت بزرگ

درخت بزرگیست بی‌شاخ وبرگ
چنان خشك درپنجهٔ سخت مرگ
چنان زشت‌چون‌گور، چون استخوان
چروکیده چون چهرهٔ مردگان
برویش سپهر وستاره خموش
بپایش چوخون ، چشمه درجنب و جوش
برونش پراز لکهٔ خاك و گرد
درونش تهی ، پوچ ، نمدار ، سرد

☆ ☆ ☆

به مغز من است این درخت بزرگ
دراین جنگل شیر وکفتار و گرگ
دراین درهٔ تار پندار من
دراین پردهٔ خواب بیدارمن
دراین خانهٔ تنگ راز ونیاز
دراین رشتهٔ آرزوی دراز

☆ ☆ ☆

درخت بزرگیست آری بزرگ
خراشیده از پنجهٔ شیر و گرگ
پراز عنکبوت و پراز مور و مار
پراز بوم و زاغ و پراز یادگار
پراز کینه و مهر و ترس و شگفت
پراز اشك خشك و پراز خون سفت

☆ ☆ ☆

به مغز من است این ، به مغز من است
در این کلهٔ درد و رزم و شکست
در این آسمان پراز ابر آه
درخشنده از اختران سیاه
فروزنده از مهر و ماه امید
امید فریبندهٔ ناپدید

۵

راه

راه است و پای خستهٔ من، کفش تنگ من
چاه است و چاله ، پیچ و خم و نام و ننگ من
کوه است و دره، جنگل انبوه و سنگ و گل
دندان شیر و گرگ و تپش های درد دل
رنج است و ناامیدی و میخ است و خار و نیش
میراندم به پیش، که میراندم به پیش؟
این هستی من است و نمیدانم از کجاست
از کیست؟ بهر چیست؟ چنین پر خطر چراست ؟
این چیست در دل من ؟ مهر است یا نیاز ؟
یا آز ؟ یا نشانهٔ انگشت چرك راز ؟
دل چیست ؟ از برای که این جوش و این خروش ؟
این جست و خیز دمبدم موج سرخ پوش ؟
در دره های مغز من این رود های مار
سوی کدام دریا هستند رهسپار ؟

۶
غار

غار تاریك است ... کوهستان بلند
من در آنجا ، دست وپای من به بند
درسپهر جان من خورشید وماه
تیره ، مانند دوالماس سیاه
خون سرد آرزوی دردناك
میچکد ازاختران برروی خاك
درمیان خون وخاك واشك وگل
می‌تپد چیزی دمادم . آه دل !
آه دل ! ای ساعت بی تاب من
ای گریز ماه وسال خواب من
سرنوشتم سرگذشت درد تست
زنگ ناهنگام وقت نادرست

☆ ☆ ☆

غار تاریك است ... کوهستان بلند
دل در آنجا ، دست وپای دل به‌بند

نیست جز تنهائی پرواز باز
باز با بال و نك وچنگال راز
نیست جزخاموشی پر بانگ جان
بانگ نیروی خدای ناتوان

✡ ✡ ✡

ای‌خدا، ای زادهٔ پندار من
زادهٔ تنهائی بیمار من
ای خدا،ای پردهٔ تاریك مرگ
افسر یك ارتش بی‌سازوبرگ
غار تاریك است ... کوهستان بلند
با من وبا دل تو در آنجا به بند

لندن ۱۹٤٦

« گل درد »

مجموعهٔ چند شعر از

فتح‌الله ـ مجتبائی

بزودی منتشر میشود

توجه !

متمنی است قبل از خواندن کتاب غلط های زیررا درمتن اصلاح کنید .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۵	نویسندگان	نویسنده
۱۸	۱	ابهام	ایهام
۱۸	۷	گفته	گفته‌ها

درصفحهٔ ۱۶ سطر ٤ نیز بعداز «کفن سیاه» ، «عشقی» اضافه شود .

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

بها : ۳۰ ریال
فروردین ۱۳۳۴